

مطالعه تطبیقی بین جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران و جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب

سیف اله سیف الهی^۱
آتنا غلامی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۱/۱۹

تاریخ تصویب: ۹۳/۰۵/۲۱

چکیده

جنبش اجتماعی زنان در کلی ترین معنای خود جنبشی فکری-اجتماعی است که هدف اصلی آن ارتقای موقعیت زنان به عنوان یک گروه اجتماعی در جامعه است. این پژوهش، مطالعه ای تطبیقی بین جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران و در قرن نوزدهم در غرب به ویژه امریکا می باشد. جمع آوری داده ها با دوروش اسنادی و مطالعه میدانی (مصاحبه با صاحب نظران) انجام شده و پردازش داده ها با استفاده از تحلیل محتوا و پرسشنامه معکوس صورت گرفته است. در این پژوهش هر دو جنبش مورد بررسی قرار گرفته و شباهت ها و تفاوت های این دو جنبش استخراج شده است. عوامل متعددی از قبیل بستری اجتماعی-اقتصادی، بافت فرهنگی و وضعیت زندگی زنان دو جامعه تأثیر چشمگیری بر روند، فرایند، ساختار، عملکرد، کارکرد، اهداف و دستاوردهای این دو جنبش داشته است. یافته های پژوهش نشان می دهد جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب جنبشی شناخته شده، وسیع، منسجم و رشد یافته تر بوده و در سطح بین المللی مطرح شده است. امروزه نیز به عنوان یک نظریه اجتماعی در سطوح آکادمیک تدریس می شود. اما جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران جنبشی منسجم نبوده و در آن دوره حتی در سطح ملی گسترش نیافته است. البته این جنبش برای زنان ایران دستاوردهایی مثل حق تحصیل داشته که تا امروز ادامه دارد.

واژگان کلیدی: جنبش اجتماعی زنان، مطالعه تطبیقی، دوره مشروطه، بستری اجتماعی-اقتصادی، بافت فرهنگی

^۱ -دانشیار، عضو هیأت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات تهران- ایران

^۲ -فارغ التحصیل کارشناسی ارشد مطالعات زنان واحد علوم تحقیقات تهران

مقدمه و بیان مسأله

جنبش اجتماعی زنان، به عنوان یکی از جنبش های اجتماعی، دارای اثرات تعیین کننده ودامنه داری هم در جامعه وهم دردیدگاه های نظری جامعه شناسی است ومی توان آن را در اغلب کشورها دربرهه های گوناگون تاریخی مشاهده نمود. این جنبش درکلی ترین معنای خود جنبشی فکری-اجتماعی است که هدف اصلی آن ارتقای موقعیت زنان به عنوان یک گروه اجتماعی در جامعه است. جامعه ایران هم ازوجود این جریان دور نبوده است. آنچه به طوررسمی به عنوان جنبش اجتماعی زنان ایران مطرح می شود، حرکتی است که زنان در دوره قاجاریه درسال های ۱۲۸۰ تا ۱۳۱۱ ش (۱۹۰۱ تا ۱۹۳۱ م) وهمزمان باجنبش مشروطه، برای مطالبات وخواسته های اجتماعی وحقوقی خودانجام دادند ودرمقابل باورها ونگرش های سنتی موجود جامعه نسبت به زنان به پا خاستند. اسناد ومدارک موجود از آن دوره نشان می دهد زنان به علت شرکت درجنبش مشروطه به نوعی بیداری برای احقاق حقوق خود رسیده وخواستار حقوق مدنی خود شدند. جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه را می توان به عنوان زیربنایی برای مطالبات وخواست های اجتماعی، حقوقی وسیاسی زنان ایرانی در دوره های بعد تلقی کرد.

مطابق مطالعات و بررسی های انجام شده به نظر می رسد زنان با استفاده از دواصل اساسی مشروطه یعنی مساوات (برابری) وحریت (آزادی) به آگاهی لازم برای احقاق حقوق خود رسیدند. در دوره مشروطه نوعی چالش بین عینیت جامعه جدید با ذهنیت سنتی به وجود آمده بود. تجددخواهان ونواندیشان به دنبال ایجاد تحولاتی دربستر جامعه بودند. اندیشه ایجاد تغییر درموقعیت زنان، در ذهن زنان آگاه واندیشمندی که به دنبال کسب هویت اجتماعی و مدنی خود بودند نمو پیدا کرد که با ساختارهای سنتی آن روز جامعه ایران همخوانی نداشت. جنبش اجتماعی زنان ایران در این دوره باهدف تغییرودگرگونی موقعیت زنان درجامعه شکل گرفت. این جنبش در دوره پهلوی نیز ادامه داشت ولی تأکید محقق بر دوره مشروطه به دلیل دگرگونی عمیقی است که درنظام اجتماعی- اقتصادی جامعه ایران در این دوره به وقوع پیوست که نقش عمده ای هم در حرکت ها وفعالیت های زنان داشت.

مهمترین ویژگی زنانی که رهبری جنبش اجتماعی زنان ایران را در دوره مشروطه به عهده داشته اند این است که آنان از طبقات متوسط شهری وغالباً تحصیل کرده بوده اند. زنان ایرانی شرکت کننده در مراحل نخست جنبش زنان یا از فعالان مشروطه خواه و جنبش ملی در دهه ۱۲۸۰ ش بودند یا از کسانی بودند که خانواده هایشان (غالباً پدرانشان) از زمره روشنفکران ملی گرا محسوب می شدند. آنان از خلال فعالیت ها وتلاش های مشروطه خواهانه وملی گرایانه نسبت به موقعیت فرودست زنان ایرانی آگاه شدند واز تلاشهای عمده برای بهبود وضع زنان حمایت کردند. از این رو به نظر می رسد که مردان وزنانی که همت وعزم خود را بر مشروطه خواهی ورهایی از تسلط بیگانگان قرار داده بودند ودرعین حال بر حقوق زنان پای می فشردند، سرانجام حامیان اصلی جنبش اجتماعی زنان ایران در مراحل اولیه شکل گیری آن بودند. (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۴۳)

البته عامه زنان ایرانی هم، قبل وبعد از مشروطه کم وبیش در فعالیت های اجتماعی نشانی از خود به جا نهاده اند. از جمله شرکت در جنبش تنباکو و حمایت از آن، مبارزه علیه گرانی نان به ویژه در تبریز، حمایت از متحصنین سفارت انگلیس در حوادث مشروطه اول، حمایت گسترده از تشکیل بانک ملی مصوب مجلس اول و راهپیمایی علیه اولتیماتوم روسیه.

از جمله فعالیت های اجتماعی جنبش زنان در این دوره، تأسیس اولین سازمان های اجتماعی زنان، تشکیل انجمن های سری و نیمه سری زنان و انتشار اولین روزنامه های زنان بوده است. کسب حق آموزش و تحصیل برای دختران و ایجاد مدارس دخترانه مهمترین خواست جنبش زنان بود که البته به آن دست یافت.

نخستین ویژگی یک جنبش اجتماعی، وجود نارضایتی در میان حداقل یک اقلیت قابل توجه است. این موقعیت فرودست زنان عهد قاجار، دور نگه داشتن آنان از سپهر عمومی و سنت گرایی جامعه بود که در زنان یک نوع نارضایتی مشترک ایجاد کرد و آنان را به سوی شکل دادن یک جنبش اجتماعی کشانید.

اندکی قبل از شکل گیری جنبش اجتماعی زنان در ایران، در حدود سال ۱۸۴۸م در آمریکا و اروپا، یعنی حدود ۵۰ سال قبل از جنبش زنان در ایران، زنان فعالیت ها و مبارزاتی را برای احقاق حقوق مدنی و اجتماعی خود آغاز کرده بودند. گفتار تجدد، ساختار اقتصاد سرمایه داری و ظهور دولت لیبرال از عوامل ریشه ای شکل گیری جنبش زنان برای احقاق حقوق اجتماعی و مدنی شان در قرن نوزدهم در غرب است. این عوامل زمینه را برای شکل گیری جنبش زنان فراهم ساخت.

در قرن نوزدهم اندیشه بهبود وضعیت زنان کماکان مطرح بود. سخنگویان بیشتر گفتارهای نوین به ویژه لیبرال ها و سوسیالیست ها کم وبیش در نفی نقش فرودست زنان و ارائه تحلیل های جامعه شناختی - تاریخی از این فرودستی و نیز لزوم برابری زن و مرد همداستان بودند. به عنوان نمونه ویلیام تامپسون در کتاب «تقاضای نیمی از نوع بشر» (۱۸۲۵) تأکید کرد که زنان باید مانند مردان حق مشارکت در حیات سیاسی و اجتماعی خود را از طریق اعمال حق رأی داشته باشند. (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۱۸)

اگر به خاستگاه، اهداف، مطالبات، ویژگی ها و نتایج این دو جنبش در ایران و در غرب بنگریم، شباهت ها و تفاوت هایی قابل مشاهده و بررسی است. به نظر می رسد در آن روزگار در کل دنیا، زنان به دنبال ایجاد تغییر در وضعیت زندگی خود بوده اند و این مسأله یک حرکت اجتماعی جمعی را می طلبیده است.

محقق با مطالعه شباهت ها و تفاوت های این دو جنبش در پی بیان این مسأله است که علی رغم وجود یک جنبش اجتماعی در میان زنان ایرانی در دوره مشروطه که به دوره تضاد بین سنت و مدرنیته معروف است، این جنبش هرگز مانند جنبش اجتماعی زنان در غرب در سطح جهانی و بین المللی مطرح نشده است. محقق در صدد است این مسأله را روشن سازد که دلیل جهانی نشدن جنبش اجتماعی زنان ایران در دوره مشروطه حتی در سطح خاورمیانه چیست و مشکل در کجاست. در صورتی که مشاهده می کنیم جنبش

اجتماعی زنان در غرب به سرعت فراگیر شده و در سطح بین المللی مطرح می شود. این جنبش که جنبش فمینیسم نامیده شد، به عنوان یک جنبش برای رهایی زنان از موقعیت فرودست آنان در دوقرن پیش مطرح شد و امروز هم به صورت نظریه اجتماعی در دانشگاه ها و محافل آکادمیک امریکا و اروپا تدریس می شود و دارای سازمان ها و موسسات فعالی است که کماکان در زمینه مسایل مربوط به زنان فعالیت می کنند. از طرف دیگر جنبش اجتماعی و حقوقی زنان در همان سال ها در کشورهای مثل مصر و ترکیه که به لحاظ فرهنگی و مذهبی به ایران شباهت بیشتری داشته اند، جریان داشته و منابع موجود نشان دهنده این است که در سطح بین المللی نیز مطرح شده اند. این تنها جنبش اجتماعی زنان ایران در دوره مشروطه است که در آن سال ها در سطح داخلی مسکوت مانده و دست کم مانند دیگر جنبش های قابل قیاس خود در دنیا، رشد نیافته و حتی در سطح ملی نیز گسترش نیافته است. این در حالی است که این جنبش نیز از معیارهای واقعی یک جنبش اجتماعی و مدنی برخوردار بوده است. برای درک بهتر این مسأله باید روند، فرایند، ساختار، عملکرد و کارکرد هر یک از این جنبش ها را مورد بررسی عمیق قرار داده تا بتوان به شناختی دقیق و پاسخی مشخص به مسأله مورد نظر در این تحقیق دست یافت.

انجام این تحقیق از دو جهت اهمیت و ضرورت می یابد: نخست اینکه بررسی نقش زنان در جنبش مشروطه و شکل گیری جنبش اجتماعی زنان از دل جنبش مشروطه که از دوره های پرفراز و نشیب تاریخ ایران بوده از اهمیت بسیاری هم به لحاظ جامعه شناختی و هم به لحاظ تاریخی برخوردار است. دوم اینکه مقایسه جنبش اجتماعی زنان در ایران در دوره مشروطه و جنبش اجتماعی زنان در غرب در قرن نوزدهم می تواند ما را به تفاوت ها و شباهت های موجود در این دو جنبش رسانده و این به آن جهت اهمیت می یابد که وجود این دو جنبش نشان از بیداری زنان در آن روزگار در کل جهان دارد. از طرفی همزمانی تقریبی این دو جنبش این واقعیت را می رساند که در آن دوران، وضعیت زنان در کل دنیا شبیه بوده و این موقعیت فرودست زنان فقط مختص آسیا نبوده و در اروپا و امریکا هم زنان به دنبال حقوق اجتماعی خود بوده اند. البته تفاوت هایی در شرایط وجود داشته و اهمیت این تحقیق در بررسی این تفاوتهاست.

ادبیات تحقیق

برای بررسی نظری موضوع مطالعه می توان از سه دسته نظریه بهره جست. یک دسته نظریاتی که به بررسی جنبش های اجتماعی می پردازد. دسته دوم نظریه های فمینیستی که به طور مشخص به مباحث نظری مربوط به مسایل زنان پرداخته و دسته سوم نظریه های فمینیستی توسعه که تعاملی بین نظریه های فمینیستی و نظریه های توسعه است. در بررسی جامعه شناختی جنبش های اجتماعی هم از رویکردهای مطرح شده در این زمینه و مکاتب و نظریات مرتبط با این رویکردها و هم نظریات جامعه شناسانی که درباره جنبشهای اجتماعی مباحثی را مطرح کرده اند، استفاده می شود.

در بررسی جنبش های اجتماعی، می توان چهار رویکرد مسلط را برای تحلیل جنبش های اجتماعی به کار برد که عبارتند از:

الف- رویکرد رفتار جمعی

ب- رویکرد بسیج منابع

ج- رویکرد فرایند سیاسی

د- رویکرد جنبش های اجتماعی جدید

رویکرد رفتار جمعی توجه تحلیل گران را به عمل جمعی به مثابه فعالیتی معطوف به معنا جلب می کند. رویکرد بسیج منابع بر اهمیت اجزای عقلانی و استراتژیک پدیده های به ظاهر غیرعقلانی تأکید می ورزد. در رویکرد جنبش های اجتماعی جدید، مسائل مربوط به اهمیت دگرگونی هایی که در جوامع صنعتی رخ داده اند و پیامدهای این دگرگونی ها مورد بررسی قرار می گیرند. رویکرد فرایند سیاسی توجه خود را بر جنبش های اجتماعی به مثابه بازیگران اصلی جدید در تجمیع و نمایندگی منافع مختلف معطوف نموده است. (دلاپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۱۶)

برخی از جامعه شناسان نیز به طور مشخص به مقوله جنبش های اجتماعی پرداخته اند. نظریه تاریخی آلن تورن تأکید می کند که جنبش های اجتماعی اهمیتی را که در جوامع امروزی به فعال گرایی در دستیابی به هدف ها داده می شود منعکس می سازند. جوامع امروزی با آنچه تورن آن را تاریخت می نامد مشخص می شود- یعنی شیوه نگرشی که در آن از شناخت فرایندهای اجتماعی برای تغییر شکل شرایط اجتماعی زندگی استفاده می شود. تورن پیش از آنکه به شرایطی که زمینه ظهور جنبش های اجتماعی را فراهم می سازند علاقه مند باشد به درک هدفه ایی توجه نشان داده است که جنبش های اجتماعی دنبال می کنند. جنبش های اجتماعی صرفا پاسخی غیرعقلانی به اختلافات یا بی عدالتی های اجتماعی نیستند. آنها در بردارنده دیدگاه ها و راهبردهایی هستند که نشان می دهند چگونه می توان بر این اختلافات و بی عدالتی ها چیره شد. به عقیده تورن جنبش های اجتماعی را نمی توان به عنوان شکل های انجمن و همکاری که از بقیه شرایط اجتماعی مجزا شده اند، درک کرد. آنها در تعارض سنجیده با گروههای دیگر- معمولا با سازمان های رسمی، اما گاهی با جنبشهای رقیب- ظهور می کنند. همه جنبشهای اجتماعی منافع یا هدف هایی دارند که به دنبال آن هستند؛ دیدگاه ها و عقایدی وجود دارد که جنبش ها با آن مخالفند. (گیدنز، ۱۳۷۶: ۶۸۳)

نظریه جنبش اجتماعی جوفریمن در مورد خاستگاه های یک جنبش بر مبنای سه گزاره استوار است:

۱- رشد و گسترش شبکه های ارتباطی از قبل موجود، در ورای مرزهای محلی

۲- امکان همگرایی این شبکه ارتباطی با وجود اندیشه های موجود در آن جنبش

۳- وجود یک بحران یا حضور سازمان دهندگان. (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۸)

به نظر فریمن برای آنکه یک جنبش شکل بگیرد، باید شبکه ارتباطی وسیع و گسترده ای داشته باشد. اگر یک جنبش بخواهد به سرعت گسترش یابد، باید از قبل شبکه ارتباطی منسجمی وجود داشته باشد. شبکه ای همگرا شبکه ای است که اعضای آن دارای چنان تجارب مشترکی بوده اند که زمینه پذیرش ایده های تازه و خاص آن جنبش نوظهور را در بین آنها فراهم ساخته است و با موانع ساختاری وایدئولوژیک درحین فعالیت مواجه نمی شوند. سومین گزاره فریمن به این مسأله اشاره دارد که یکی از این دو گزاره برای ظهور جنبش ضروری است: حضور سازمان دهندگان یا وقوع یک بحران (یا چند بحران). اگر شبکه ای کاملاً همگرا نشده باشد حضور سازمان دهندگان برای ظهور یک جنبش بسیار ضروری خواهد بود. چنانکه ارتباطی گسترده و همگرا باشد فقط یک بحران لازم است تا جنبش را به حرکت درآورد. (همان: ۹۰-۹۱)

نظریه جنبش های اعتراضی جیمز وود این مسأله را مطرح می کند که "جنبش های اعتراضی به شرایط ساختی که تضادها را می آفریند، به محرومیت مطلق ویا نسبی، گسترش ایدئولوژی، بسیج گروه های ناراضی، تضعیف کنترل اجتماعی و وقوع حوادث کمک کننده به جنبش، بستگی دارد. موقعی که تمام این شرایط احراز شود می توان انتظار داشت که گروهی به مبارزه علیه نظام موجود برخیزد." (وود شرم، ۱۳۸۱: ۱۸۷)

جنبش های اعتراضی با بسیج نیروها به مرحله عمل درمی آید. هرچند که برای هر نوع جنبش اعتراضی شرایط ساختی، مردم ناراضی وایدئولوژی وجود دارد، اما یک جنبش تازمانی که گروه های ناراضی تشکل پیدا نکرده اند نمی تواند نظام اجتماعی موجود را به مبارزه طلبد. رهبران و سازمان های رسمی در بسیج مردم ناراضی و به حرکت درآوردن جنبش اعتراضی بسیار مهم هستند. (همان: ۱۸۴)

نظریه هویت های جمعی تکوین یافته آلبرتوملوجی تلاش می کند جنبش های اجتماعی را در سطح میانی فرایندهای اجتماعی ای توضیح دهد که در تعاملات چهره به چهره به وقوع می پیوندند. این فرایندها، احساس بدبختی را که مردم در زندگی روزمره تجربه می کنند با یک تفسیر جمعی از این شرایط پیوند می دهد. شرایطی که مردم آن را ناعادلانه و مایه بدبختی تلقی می کنند این امر کنش جمعی را توجیه می نماید. وی می گوید فرایندهایی را شناسایی کند که افراد طی آن «درد مشترک» خود را ارزیابی و شناسایی می کنند و براساس آن تصمیم به اقدام جمعی می گیرند. (لارنا، جانستون، گاسفیلد: ۱۳۸۷: ۲۶۵)

وقتی یک هویت جمعی شکل می گیرد، فعالان بالقوه ممکن است گرد هم آیند و یک سازمان جنبش اجتماعی ایجاد کنند و با صدور یک بیانیه عمومی، هویت جمعی نوین خود را رسماً اعلام نمایند. کنش های جمعی فرصت هایی برای تجربه دست زدن به کنش مستقیم و دگرگونی نگرش مبتنی بر هویت جمعی تازه آشکار شده فراهم می آورند. سرانجام ارزش خبری این رویارویی یا اهمیت ارزش های در

معرض خطر، می تواند برای رسانه های ملی جذاب باشد و بازسازی اجتماعی توسط هویت جمعی نوین ممکن است به بخشی از گفتمان عمومی تبدیل گردد. (همان: ۲۹۲)

در نظریه چرخه جنبش های اجتماعی مراحل چرخه جنبش های اجتماعی مطرح می شود که عبارتند از:

۱- تولد جنبش

۲- تبدیل «من» به «ما» و شکل گیری احساس هویت و سرنوشت مشترک

۳- پیدایی فرایند ارتباط افکار و احساسات یا اثر گلوله برفی

۴- محرومیت نسبی

۵- پایان جنبش

متولد شدن یک جنبش هدفمند است و علتی دارد. آغاز جنبش اجتماعی بایک نوع احساس بی عدالتی، اجحاف، ظلم و محرومیت نسبی شروع می شود. این خود احساسات مبتنی بر نارضایتی فردی را دامن می زند و احساس پرخاشگری و خشونت را به وجود می آورد. (بدار، دزیل، لامارش، ۱۳۸۴: ۳۴۲)

جنبش های اجتماعی پس از تولد و در مرحله شکل گیری وارد فاز فردیت زدایی می شود و احساس هویت جمعی و سرنوشت مشترک را شکل می دهد. در این مرحله افراد خود را جزوی از یک مجموعه بزرگتری بینند و هیأت فردی به شخصیت جمعی بدل می گردد. پس از مدتی عمل جمعی مثل یک گلوله برفی شده و خود را تقویت می کند. محرومیت نسبی در اثر مقایسه اجتماعی به وجود می آید. حرکت های اجتماعی نوعی واکنش به موقعیت های ناعادلانه است. محرومیت نسبی مبین این نکته است که چه گروه هایی در جامعه به طور بالقوه استعداد و قابلیت گرایش به جنبش را دارند. هر جنبش دو شق پایانی دارد: کامیابی و ناکامی (شکست).

نظریه های فمینیستی دلایل شکل گیری تبیض جنسیتی در یک جامعه را مطرح می کند که خود زمینه ساز شکل گیری جنبش های اجتماعی زنان است.

نظریه فمینیستی بخشی از یک رشته پژوهش درباره زنان است که به طور ضمنی یا رسمی، نظام فکری گسترده و عامی را درباره ویژگی های بنیادی زندگی اجتماعی و تجربه انسانی از چشم انداز یک زن ارائه می کند. این نظریه از سه جهت متکی به زنان است. نخست آنکه «موضوع» عمده تحقیق و نقطه شروع همه بررسی هایش، موقعیت (یا موقعیت ها) و تجربه های زنان در جامعه است. دوم آنکه، این نظریه زنان را به عنوان موضوع های کانونی در فراگرد تحقیق در نظر می گیرد؛ یعنی در صدد آن است که جهان را از دیدگاه (یا دیدگاه های) متمایز زنان در جهان اجتماعی نگاه کند. سوم اینکه، نظریه فمینیستی دیدگاه انتقادی و فعالانه ای به سود زنان دارد و دری می آید که جهان بهتری را برای زنان بسازد- که به نظر آنها بدین ترتیب جهان برای بشریت نیز بهتر خواهد شد. (ریترز، ۱۳۷۴: ۴۶۰)

نظریه فمینیستی دو پرسش عمده و بنیادی را مطرح می کند: ۱) درباره زنان چه می دانیم؟ ۲) چرا وضع زنان به این صورت است؟ این نظریه درسه محور یعنی تفاوت های جنسی، نابرابری جنسی وستمگری جنسی زمینه های ایجاد تبعیض جنسیتی را بررسی می کند.

از نظریه های فمینیستی توسعه نیز می توان برای شناخت فعالیت های جنبش های زنان در زمینه ایجاد پایگاه و جایگاه زنان در برنامه های توسعه بهره گرفت. نظریه های فمینیستی توسعه این مسأله را مطرح می کند که "دراثر فشار جنبش های فمینیستی، همه سازمان های توسعه عملاً طرح ها و برنامه هایی جهت بهبود موقعیت اجتماعی و اقتصادی زنان ایجاد کردند. ایده مترقی و لیبرال، افزایش مشارکت زنان و بهبود سهم زنان در منابع، فرصت های اشتغال و افزایش درآمد به طوری که در یک اقدام جدی زندگی آنها را بهبود بخشد." (پیت وویک، ۱۳۸۴: ۲۳۳)

دراولین موج فعالیت های فمینیستی و سیاسی که - به عنوان یک جنبش متشکل در ربع آخر قرن نوزدهم به وجود آمد - محروم شدن زنان از حق رأی، ماهیت جانبدارانه و تعصب دموکراسی سیاسی نوین را آشکار کرد. دراولین موج فعالیت ها و نظریه پردازی فمینیستی، سرمایه داری به خاطر سوگیری، تبعیض و بی عدالتی مورد مخالفت قرار گرفت. در طول موج دوم و سوم، فمینیست ها بیشتر به موضوع فقر، نابرابری و روابط جنسیتی پرداختند که مجموعه عظیمی از ایده های انتقادی در باب توسعه را تشکیل می دادند. مسائل مطروحه از سوی فمینیست ها، مؤسسات مرتبط با مسائل توسعه را سخت تحت تأثیر قرار داد. (همان: ۲۳۱)

محقق معتقد است با بررسی هر سه دسته نظریات اشاره شده می توان به یک رویکرد تلفیقی دست یافت و با این رویکردها بررسی ریشه ها، ساختار، روند، فرایند، اهداف و دستاوردهای جنبش های اجتماعی زنان چه در ایران دوره مشروطه و چه در غرب قرن نوزدهم پرداخت.

از بررسی نظریه های جنبش های اجتماعی این نتیجه به دست می آید که هر جنبش اجتماعی می تواند نتیجه یک رفتار جمعی هویت یافته با سازماندهی مشخص برای رسیدن به اهدافی خاص و دست یافتن به منافع مشترک با به چالش کشیدن نظم موجود در جامعه باشد. از طرفی اگر ریشه شکل گیری هر جنبش اجتماعی را وجود یک نابرابری یا ناعده ای از افراد جامعه از یک مسأله خاص و یا ناسازگاری عده ای با نظم و هنجارهای موجود جامعه در نظر بگیریم، نظریه های فمینیستی ما را به نابرابریهایی که باعث شکل گیری جنبش های زنان می شوند، رهنمون می سازد. این نظریه ها نوعی نابرابری جنسیتی موجود بین زنان و مردان را مطرح می کنند که خود زمینه ساز نابرابری هایی دیگری از جمله نابرابری حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه خواهد شد و زنان را در موقعیتی ناراضی از هنجارها و نظم موجود در جامعه قرار خواهد داد. این احساس ناراضی خود باعث شکل گیری رفتار جمعی و ایجاد هویتی مشترک بین زنان خواهد شد و جنبش های اجتماعی زنان را شکل خواهد داد. از بررسی نظریه های فمینیستی توسعه این نتیجه به دست می آید که یکی از مهمترین دستاوردهای جنبش های اجتماعی،

حقوقی ومدنی زنان در طول تاریخ، ایجاد جایگاه و پایگاهی برای زنان در برنامه های توسعه بوده است. بعد از اینکه زنان با شکل دهی جنبش های اجتماعی مختلف در زمان های گوناگون در نقاط مختلف دنیا، درصدد احقاق حقوق خود برآمدند، به نوعی جایگاه و پایگاه خود را در جامعه باز یافتند و نقش خود را در توسعه مطرح کرده و توانایی خود برای مشارکت در توسعه اقتصادی - اجتماعی جامعه را نشان دادند.

باتوجه به نکات مطرح شده رویکرد نظری محقق به این شرح خواهد بود:

جنبش اجتماعی زنان نوعی رفتار جمعی است که بر اثر احساس نارضایتی مشترک زنان از وضعیت موجود در جامعه ایجاد شده است که ریشه در نابرابری های گوناگونی دارد که خود حاصل نابرابری های جنسیتی هستند. این جنبشها دارای هویت، اهدافی خاص و مخالفانی هستند.

وجود نابرابری جنسیتی در جوامع می تواند موجب نابرابری های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی ومدنی باشد. زمینه تعارضات اجتماعی وجود همین نابرابری ها و تضاد منافع است. هنگامی که تفاوت ها و نابرابری هایی بین گروه اجتماعی زنان و گروه اجتماعی مردان در یک جامعه وجود داشته و این نابرابریها به نفع گروه مردان باشد، نوعی احساس تبعیض و نارضایتی مشترک در بین زنان ایجاد می شود. بازتاب این احساس نارضایتی مشترک به شکل گیری یک هویت مشترک بین زنان خواهد انجامید. این هویت مشترک تنها بر مبنای جنسیت شکل می گیرد و مبنای قومی، مذهبی یا نژادی نخواهد داشت. زنان به عنوان یک گروه اجتماعی که دارای برخی ویژگی ها و نقش های مشترک و مشابه می باشند، بر اساس احساس نارضایتی از وجود نابرابریهای جنسیتی که نابرابری های اجتماعی - اقتصادی را به همراه دارد، به یک جمع کنشگر تبدیل می شوند. پس از شکل گیری یک جمع کنشگر با هویتی مشترک، رفتار جمعی به عنوان رفتاری معطوف به تغییر وضعیت موجود نضج می گیرد و این رفتار جمعی به یک حرکت جمعی می انجامد. به این معنی که جمع کنشگر با یک رفتار جمعی تشکیل یافته از حالت ایستا به حالت پویا درمی آید و مطالبات خود را مطرح می کند. اگر این حرکت جمعی با برنامه منظم و تدوین شده ای سازمان یابد و افراد و منابع به درستی بسیج شوند، این حرکت جمعی به یک جنبش اجتماعی تبدیل خواهد شد. این جنبش برنامه ها، اهداف و مطالبات خود را مطرح کرده و برای دستیابی به آن مبارزه خواهد کرد. موفقیت یا موفق نبودن یک جنبش اجتماعی می تواند به فرایند شکل گیری یک جنبش بستگی داشته باشد. به این ترتیب که هرچه روند و فرایند شکل گیری یک جنبش سازمان یافته ترو هرچه احساس نارضایتی در گروه افراد تشکیل دهنده جنبش عمیقتر باشد، امکان موفقیت جنبش در رسیدن به اهداف و تغییر وضعیت موجود به وضع مطلوب بیشتر خواهد بود. باید به این نکته توجه داشت که جنبش های اجتماعی در جوامع مختلف بر اساس شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه متفاوت خواهند بود. پس در بررسی هر جنبش اجتماعی باید به بستر نظام اجتماعی - اقتصادی آن جامعه توجه کرد.

روش پژوهش

برای انجام این پژوهش از دوروش اسنادی و روش مطالعه میدانی باتکنیک مصاحبه استفاده شده است. روش اسنادی با مطالعه کتب تاریخی، روزنامه ها، نشریه ها، بیانیه ها، یادداشت های شخصی، نامه ها، مقالات، اشعار، سخنرانی ها، زندگی نامه ها، مونوگرافی ها و کلیه اسناد و مدارک موجود در ارتباط با موضوع تحقیق انجام شده است. برای بررسی بخش جنبش زنان در قرن نوزدهم در غرب نیز از منابعی که در این زمینه موجود می باشد استفاده شده است. این منابع شامل کتب، مقالات و تحقیقاتی است که در این زمینه در دسترس می باشد. علاوه بر روش اسنادی، جهت جمع آوری بخشی از اطلاعات تکمیلی از روش مطالعه میدانی با استفاده از تکنیک مصاحبه عمقی (کیفی) با صاحب نظران بهره گرفته شده است.

تکنیک هایی که در این پژوهش برای جمع آوری داده ها استفاده شده فیش برداری، تحلیل محتوا و مصاحبه است. مهمترین ابزارهای جمع آوری داده های این تحقیق، کتب، نشریات، روزنامه ها، نامه ها و خاطرات شخصی و مقالات موجود می باشد. به دلیل استفاده از تحلیل محتوا، اعتبار صوری مطرح می شود. منظور از اعتبار صوری، میزان توافق متخصصان و صاحب نظران یک امر در رابطه با یک شاخص یا معیار است. اعتبار مطالعات تاریخی به اعتبار اسناد و منابع مکتوب مورد استفاده بستگی دارد. بنابراین باید نسبت به اعتبار اسناد و منابع مکتوب مورد استفاده در این نوع تحقیق توجه ویژه ای داشت. همچنین باید مطالب تاریخی را در زمینه وبافت کلی و گسترده ای بنگریم تا باز آفرینی درست آن امکان پذیر گردد. پایائی ابزار سنجش یعنی آیا ابزار سنجش دارای ویژگی تکرارپذیری هست؟ یعنی در صورت تکرار عملیات تحقیق می توان به نتایج مشابهی رسید. ابزار سنجش در این تحقیق، تحلیل محتواست. یکی از شیوه های شناخت پایائی در تحلیل محتوا، شیوه آزمون - آزمون مجدد است. این شیوه به دو صورت اعمال می شود: توسط محقق با فاصله زمانی یا توسط محققان دیگر. در این تحقیق، پردازش داده ها با تحلیل محتوا صورت گرفته و برای انجام تحلیل محتوا از پرسشنامه معکوس استفاده شده است.

از آنجا که این پژوهش، یک مطالعه تاریخی است، واحد تحلیل، رویدادها می باشد. جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران و در قرن نوزدهم در غرب به عنوان دو رویداد، واحد تحلیل این پژوهش است. در بخش اسنادی، جامعه مطالعاتی شامل مجموعه متون موجود در منابع مکتوب اسناد، مدارک، کتب، روزنامه ها، خاطرات شخصی و سایر منابعی است که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است. در بخش مصاحبه، جامعه مطالعاتی تمامی صاحب نظرانی هستند که با آنان مصاحبه شده است.

یافته های تحقیق

این پژوهش برای پاسخ به سؤال های زیر انجام شده است:

۱- آیا بین اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران در دوره مشروطه و شکل گیری جنبش اجتماعی زنان در این دوره رابطه ای وجود داشته است؟

- ۲- آیا بین شکل گیری جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه و بهبود وضعیت اقتصادی-اجتماعی زنان جامعه ایران رابطه ای وجود داشته است؟
- ۳- آیا دستاوردها و پیامدهای جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران تأثیری در بهبود وضعیت اقتصادی- اجتماعی زنان ایران در دوره های بعد داشته است؟
- ۴- آیا بین اوضاع اقتصادی-اجتماعی غرب در قرن نوزدهم و شکل گیری جنبش زنان در این دوره رابطه ای وجود داشته است؟
- ۵- آیا بین شکل گیری جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب و بهبود وضعیت زنان در جامعه غرب رابطه ای وجود داشته است؟
- ۶- آیا دستاوردها و پیامدهای جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب تأثیری در بهبود وضعیت اقتصادی- اجتماعی زنان در غرب در دوره های بعد داشته است؟
- ۷- چه شباهت ها و تفاوت هایی بین این دو جنبش وجود داشته است؟
- ۸- به چه دلایلی جنبش اجتماعی زنان در غرب در قرن نوزدهم یک جنبش فراگیر و مطرح در سطح جهانی شد ولی جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران در سطح داخلی مسکوت ماند و به آن توجهی نشد؟ با بررسی منابع مکتوب که شامل کتب مربوط به دوره قاجار و به ویژه دوره مشروطه و فعالیت های زنان در این دوره، روزنامه های دوره مشروطه، دست نوشته ها و خاطرات زنان باسواد این دوره و همچنین کتاب ها و مقالات مربوط به قرن نوزدهم و فعالیت های زنان در غرب در این دوره، می توان دریافت گفتمان اصلی تمامی جنبش های زنان در همه جای دنیا، برابری زن و مرد در همه عرصه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده است.
- در اوایل قرن نوزدهم با تغییرات صورت گرفته در عرصه های مختلف اجتماعی و اقتصادی در غرب به ویژه امریکا، نقش زنان در اجتماع و اقتصاد فزونی یافت به طوری که در اواسط این قرن تأثیر مستقیم زنان در امور اجتماعی و اقتصادی افزایش چشمگیری می یابد. با ورود زنان به سپهر عمومی، پدیده ای اجتماعی به نام جنبش زنان در غرب شکل می گیرد و سپس دامنه تأثیرات آن به نقاط دیگر جهان از جمله ایران سرایت می کند.
- جنبش اجتماعی زنان ایران در دوره مشروطه در پیوند با دونهضت ملی و بین المللی یعنی جنبش مشروطه و جنبش زنان در غرب قرار گرفت. لزوم تغییر در وضعیت زنان در دوره مشروطه از طریق انجمن های زنان به شکلی سازمان یافته مطرح گردید. موجی که در جهان آن روز آغاز شده بود. انجمن های زنان که در ابتدا به منظور پیشبرد اهداف مشروطه تشکیل شده بود، به تدریج خواستار حقوق زنان و بهبود موقعیت آنان در خانواده و جامعه شد.
- بین اوضاع اقتصادی- اجتماعی ایران در دوره مشروطه در ایران و شکل گیری جنبش اجتماعی زنان در این دوره رابطه مستقیم وجود داشته است. شواهد و منابع تاریخی نشان می دهد که ایران در این دوره

دستخوش دگرگونی های عمیق اقتصادی-اجتماعی بوده است. به اعتقاد ایوانف انقلاب مشروطه " یک انقلاب بورژوازی، ضد فئودالی و ضد امپریالیستی با عناصر تکامل یافته نهضت بورژوا-دموکراتیک بود و یکی از قسمت های اساسی آن موج انقلابی به شمار می رفت که به دنبال انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه، در آغاز قرن بیستم، در کشورهای شرق (ایران، ترکیه، هندوچین) به جنبش درآمد. در مرحله اول انقلاب ایران، بورژوازی ملی، ملاکان لیبرال، روحانیون خرده بورژوازی شهری، پیشه وران، فقیران شهری، کارگران و دهقانان در نهضت شرکت می جستند. اما به زودی در انقلاب دوجریان پدید آمد: ۱- جریان دموکراتیک شامل کارگران، دهقانان، پیشه وران، بورژوازی شهری و فقیران شهری و ۲- جریان لیبرال شامل بورژوازی بزرگ، ملاکان و قشر بالای روحانیون." (ایوانف، ۱۳۵۷: ۱۰۰)

روی آوردن تاجران، درباریان و سرمایه داران تازه به دوران رسیده و وابسته به اقتصاد سرمایه داری غرب به خرید زمین، مستغلات و دهات از ویژگی های اقتصاد ایران پس از انقلاب مشروطیت است. این امر به سازش مجدد مالک و تاجر در کسوت نوین خود انجامید و روابط اجتماعی تازه ای را در دهه های بعد بنیان نهاد. ظهور گروه سرمایه دار- مالک و رهبری سیاسی و اقتصادی جامعه توسط این گروه از مختصات اقتصادی- اجتماعی این دوره است. (سیف اللهی، ۱۳۷۴: ۶۳)

صدور فرمان مشروطیت و تأسیس شورای ملی، دور جدیدی از تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران را نوید می داد که مهمترین آنها تحولات فرهنگی بود. مردمی که چندین قرن به خواب رفته بودند برای گرفتن حقوق انسانی خویش به پا خاستند. یکی از این گروه های اجتماعی که در جریان انقلاب مشروطه بیدار شده و خواستار حقوق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مدنی خود شدند زنان بودند. شکل گیری جنبش اجتماعی زنان در این دوره در ایران تحت تأثیر حضور و فعالیت زنان در جنبش مشروطه بوده است. حضور زنان در مبارزات مشروطه، راه را برای مطرح کردن مطالبات و خواست های حقوقی و مدنی آنان هموار کرد. آنان با ایفای نقش در جنبش تنباکو، شورش علیه گرانی نان، حمایت و مشارکت در تأسیس بانک ملی، مبارزه با اولتیماتوم روسیه، مبارزات مسلحانه در برابر استبداد محمدعلی شاه و تحریم کالاهای خارجی حضور خود را در تاریخ اجتماعی دوره مشروطه به ثبت رساندند. زنان در دوره قاجارتا قبل از آغاز مبارزات مشروطه به دلیل مناسب نبودن شرایط اجتماعی و سیاسی نمی توانستند جایگاه مستقل و مناسب خود را در اجتماع به دست آورند و این خود دلیلی بر نا آگاهی و عقب ماندگی زنان در آن دوره بود. جنبش مشروطه تا حدودی به باز شدن جامعه برای بیان خواسته های زنان از محافل بسته به سطح جامعه کمک کرد. دوره مشروطه دوره آگاهی عموم مردم از حقوق مدنی و اجتماعی خود بوده است. بررسی فعالیت های زنان در این دوره نشان می دهد جنبش اجتماعی زنان از اوایل سال ۱۲۸۹ ش آغاز شد، در دهه ۱۳۰۰ ش به اوج خود رسید و در دهه ۱۳۱۰ ش به افول گرایید. برخی منابع، انحلال آخرین سازمان مستقل زنان در سال ۱۳۱۱ ش را نشانه پایان حیات جنبش زنان ایران در این دوره می دانند.

عملکرد جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران را در سه بخش کلی می توان مطرح کرد که هر کدام کارکردهای خاص خود را داشته است: ۱- تأسیس مدارس دخترانه که کارکرد فرهنگی داشته است. ۲- انتشار روزنامه های خاص زنان که کارکرد اجتماعی داشته است. ۳- ایجاد انجمن های خاص زنان که کارکرد سیاسی داشته است.

اهداف ومطالبات جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران شامل گسترش سوادآموزی زنان با تأسیس مدارس دخترانه، تشویق زنان به مشارکت اجتماعی وسیاسی، تلاش برای کسب حق اشتغال برای زنان، تلاش برای تغییر برخی قوانین تبعیض آمیز حقوقی ومدنی و ارتقای بهداشت زنان بوده است. مهمترین دستاورد جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران کسب حق تحصیل برای زنان ودختران با ایجاد مدارس دخترانه بوده است. بدرالملوک بامدادمی نویسد: "پیدایش مدارس دخترانه که در آنها دروس مختلف داده می شد ونظم وانضباطی داشت به صورت کلاس های درس محرمانه درخانه هابودتا حدود سال ۱۲۸۶ش توانستند به زحمت اجازه رسمی از وزارت فرهنگ دریافت دارند." (بامداد، ۱۳۴۷: ۶۱)

اولین مدرسه دخترانه ایران به نام دوشیزگان توسط بی بی خانم وزیراف (استرآبادی) در سال ۱۲۸۵ش در تهران در زمان تصدی وزارت معارف توسط صنیع الدوله به شکل رسمی آغاز به کار کرد. دومین مدرسه دخترانه مدرسه ناموس به مدیریت طوبی آزموده است که در سال ۱۲۸۶ش تأسیس شد. تا فروردین ۱۲۸۹ پنجاه مدرسه دخترانه در تهران تأسیس گردید و در پی آن زنان نخستین کنگره آموزشی خود را در پایتخت برگزار کردند. (آفاری، ۱۳۷۷: ۱۷)

از دیگر دستاوردهای این جنبش انتشار روزنامه ها وتأسیس انجمن های خاص زنان، ایجاد درمانگاه های تخصصی زنان، ایجاد تعاونی های اقتصادی خاص زنان برای حمایت از زنان بیوه وكودکان یتیم، ایجاد مؤسسات خیریه، برپایی سخنرانی ها وخطابه های اعتراضی، همکاری با انجمن ها وسازمان های زنان در دیگر کشورها و ایجاد ادبیات خاص زنان با ورود زنان به حیطه ادبیات ونمایش می باشد.

انگیزه فمینیستی در جنبش زنان ایران در دوره مشروطه گرچه گهگاه در مسایلی مثل آموزش وآگاه سازی زنان وجود داشته است. ولی در مقایسه با انگیزه اصلی «تربیت همسران ومادران بهتر»، درحاشیه قرار می گیرد. هدف این جنبش مبارزه فمینیستی یا مقابله با مردسالاری نبود بلکه ایجاد امکانات بیشتر وبهتر برای زنان بود تا همسران ومادران بهتری باشند وفرزندان شایسته تری برای ایران پرورش دهند. این انگیزه به وضوح در مقالات روزنامه های خاص زنان در این دوره دیده می شود.

جنبش اجتماعی زنان ایران در دوره مشروطه، بازتاب تحول آگاهی های فردی واجتماعی زنان باسواد طبقه متوسط وبالای شهری در دوره قاجار است. این آگاهی ها با ورود روزنامه هایی مثل حبل المتین، قانون واختر از خارج به ایران و نگارش مطالبی چند درباره حقوق زنان در این روزنامه ها ایجاد می

شود. این زنان به طور آگاهانه وارد گفتمان عمومی می شوند و خود را با زن غربی از لحاظ حضور و مشارکت در اجتماع مقایسه می کنند.

جنبش اجتماعی زنان ایران در دوره مشروطه را زنان تحصیلکرده قشر متوسط شهری و برخی روشنفکران مرد هدایت می کردند و نمی توان آن را به همه زنان ایران نسبت داد. به همین دلیل این جنبش، جنبشی ضعیف و بدون پشتوانه به نظر می آید که حمایت و پشتیبانی عمومی را با خود به همراه نداشت. از سوی دیگر دارای ساختاری غیرمنسجم و با امکانات و فرصت های محدود برای فعالیت بود. در بخش مبانی نظری این تحقیق اشاره شد که به نظر فریمن برای آنکه یک جنبش شکل بگیرد، باید شبکه ارتباطی وسیع و گسترده ای داشته باشد. اما بررسی های این تحقیق نشان می دهد شبکه ارتباطی وسیعی در میان سازمان های زنان ایران در سطح ملی وجود نداشته و وجود نداشتن شبکه ای همگرا از نقاط ضعف این جنبش بوده است.

یافته مهم دیگری که از خلال بررسی روزنامه های زنان در این دوره به دست آمد، ضعف اصلی این جنبش این بوده است که زنان فعال در این جنبش، انرژی و وقت بسیاری را صرف اعتراض می کردند در حالی که برای گسترش و سازماندهی فعالیت هایشان در سطح جامعه وقت کمی می گذاشتند. سند این یافته، نامه ای است که یک مرد ایرانی مقیم ژنو با امضای محفوظ به روزنامه "دختران ایران" به سردبیری زندخت شیرازی که در سال ۱۳۱۰ش به چاپ می رسید، فرستاده است. نویسنده این نامه فعالیت های فعالان جنبش زنان را به طور جدی پیگیری می کرده و معتقد است که ایجاد تغییر در تصویری که از زن در جامعه ایران وجود دارد دراز مدت است و شبکه ای وسیع و قوی را که در سطح ملی فعالیت کند، می طلبد. به اعتقاد او فراگیر شدن این جنبش مستلزم گسترش آن در سطح همه شهرها و روستاهای ایران است. نقدهایی مشابه این نامه در روزنامه های دیگر زنان و به قلم خود زنان فعال در این جنبش دیده می شود.

این جنبش مخالفان زیادی داشت که شامل طیفی از نمایندگان مجلس گرفته تا سنت گرایان را شامل می شود. اما با این وجود جسارت و شجاعت فعالان این جنبش به عنوان اولین فمینیست های ایرانی برای کسب برخی امکانات برای زنان در جامعه ایرانی از جمله حق تحصیل و بهداشت قابل دفاع می باشد.

به طور کلی از داده های به دست آمده در این تحقیق، می توان دریافت جنبش زنان ایران در دوره مشروطه، جنبشی فراگیر حتی در سطح ملی نبود. برای اینکه یک جنبش رشد و نمود یابد و از مراحل اولیه اش فراتر رود هم متغیرهای بیرونی و هم مکانیزم های درونی باید فراهم شود. هم شرایط درونی و هم شرایط بیرونی برای رشد جنبش زنان ایران در دوره مشروطه نامناسب بود. به لحاظ شرایط درونی، این جنبش فاقد یک شبکه گسترده سازمان یافته همگرا بود. به لحاظ شرایط بیرونی، فضای جامعه سنتی و مخالفت های مجلس و روحانیت با این جنبش تأثیر باز دارنده شدیدی بر این جنبش داشت. ناتوانی این

جنبش درگسترش شبکه ارتباطی همگرا تا حدودی به واسطه فقدان هر نوع سیستم ارتباطی مناسب در کشور بود. سیستم ارتباطی در این دوره در ایران فاقد کارایی لازم برای بسط یک جنبش به سراسر ایران بود. در این دوره در مجموع کل جامعه تأثیر باز دارنده ای بر سازمان های زنان و فعالیت آنان داشت. وجود تضاد ذهنی و عملی بین سنت و مدرنیته در این دوره در ایران مانع بزرگی برای گسترش فعالیت های طرفداران حقوق زنان بود و به عقیم ماندن جنبش زنان کمک می کرد. جنبش زنان در دوره مشروطه هیچ گاه فرصتی برای رشد نیافت و در مراحل اولیه رشد نیافتگی یک جنبش باقی ماند. بررسی جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه نشان می دهد که همه جنبشها نمی توانند رشد کنند و قدرت بگیرند. گرچه فعالیت ها و دستاوردهایی هم داشته باشند. عرف و سنت فرهنگی جامعه ایران در دوره مشروطه حتی با ورود عناصر فرهنگی غرب در این دوره به ایران همچنان دست نخورده باقی مانده بود و فاصله بین سنت گرایان و بخش غربی شده جامعه، پیوسته افزایش می یافت. به نظر می رسد هیچکدام از این دو گروه درک درستی از حقوق زنان نداشتند و حمایت کافی از این جنبش به عمل نمی آوردند. خود اکثریت زنان ایران نیز از این جنبش شناخت کافی نداشتند و کمکی به گسترش آن نمی کردند. بنابراین نمی توان انتظار داشت که این جنبش مانند جنبش زنان در قرن نوزدهم در سطحی وسیع فراگیر شده و مطرح شود. یافته های تحقیق نشان می دهد به طور کلی این جنبش تأثیر چشمگیری در بهبود وضعیت زنان ایران در دوره قاجار نداشته است. زیرا یک حرکت محدود به شهرهای بزرگ ایران بوده که الگوی زندگی متفاوتی برای درصد کمی از زنان باسواد شهری ایجاد کرده بود. اما تلاشی برای بهبود وضعیت زنان ایران در دوره های بعد بوده است. در واقع می توان گفت این جنبش زمینه های بهبود وضعیت اقتصادی - اجتماعی زنان ایران را در دهه های بعد فراهم کرد. به طوری که از اوایل دوره پهلوی اول شاهد حضور اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی زنان در جامعه ایران هستیم.

بین اوضاع اقتصادی - اجتماعی جوامع غربی در قرن نوزدهم با شکل گیری جنبش اجتماعی زنان در این دوره نیز رابطه مستقیم وجود داشته است. "قرن نوزده یکی از دوره های مهم تاریخی به شمار می رود. زیرا بعد از انقلاب کبیرفرانسه، تحولات اجتماعی و سیاسی جوامع اروپایی شدت یافت و ترقی و پیشرفت صنعت موجب نشر افکار دموکراتیک و وضع قوانین اجتماعی و اقتصادی نوین شد. در اثر رشد صنعت و دگرگونی در امر تولید، شهرنشینی رونق گرفت و جمعیت آنهاروبه فزونی نهاد. مهاجرت از روستاها شدت گرفت و جمعیت طبقه متوسط و کارگرافزایش یافت. طبقه متوسط، گرچه با همکاری و کمک کارگران، نظام فئودالی راسرنگون ساخت، ولی پس از به قدرت رسیدن توجهی به وضع کارگران نکرد و در نتیجه، با استثمار کارگران به بحرانی تر شدن اوضاع دامن زد. ثروت در دست صاحبان سرمایه قرار گرفت. روشنفکران و دانشمندان و نویسندگان با ملاحظه وضع موجود، به انتشار عقاید و افکار اجتماعی خود پرداختند و ضرورت اصلاح سازمان های اجتماعی و اقتصادی را عنوان کردند. نهضت های کارگری و سندیکاها گوناگون برای احقاق حقوق کارگران به وجود آمدند. این تلاش ها و فعالیت ها در بعضی از

این کشورها موجب ترقی و بهبود وضع کارگران شد. افکار سوسیالیستی در این دوره نضج گرفت و طرفداران آن، خواستار برقراری عدالت اجتماعی، برابری و مساوات شدند. از اعتراض های آنها به انقلاب کبیرفرانسه و نتایج آن، بی توجهی به برابری و مساوات بود. جامعه صنعتی اروپا در چنین شرایطی، برای تنظیم روابط افراد جامعه و کاهش بحران های اجتماعی-اقتصادی به تحلیل دقیقی از اوضاع و شرایط اجتماعی، برنامه ریزی اقتصادی، توسعه علم و دانش نیازمند بود تا با بهره گیری از آن، به شناخت دقیق از واقعیت های طبیعی و اجتماعی نائل آید. گرچه شناخت واقعیت های اجتماعی و به محک کشیدن سنت ها، آداب و رسوم و نهادهای اجتماعی از جهتی تکان دهنده بود، اما ضرورت های اجتماعی-اقتصادی سیستم جدید، استوارتر از آن بود که این مشکلات بتواند مانعی در راه چنین مطالعاتی ایجاد کند." (سیف اللهی، ۱۳۸۸: ۴۹)

با بررسی آثار مکتوب درباره جنبش اجتماعی زنان در غرب در قرن نوزدهم نیز می توان دریافت که جنبش زنان در غرب نیز از دل جنبش های بزرگتر اجتماعی و انقلاب های این قرن حاصل شده است. در قرون قبل از قرن نوزدهم زنان فرانسوی برای اهداف انقلابی مبارزه می کنند و زنان امریکایی در مبارزه برای استقلال مشارکت می ورزند و مشارکت سیاسی و اجتماعی خود را آغاز می کنند. موج اول جنبش زنان در قرن نوزدهم با حضور زنان امریکایی در جنبش هایی مانند جنبش الغای بردگی رقم می خورد. در واقع می توان گفت اولین حرکت های اجتماعی زنان در اروپا و امریکا با شکل گیری و رشد دیگر جنبش های اجتماعی همراه بود. یعنی زنان با اهداف عام تر اجتماعی وارد این جنبش ها شدند اما در فعالیت های خود در درون جنبش با نابرابریهایی روبرو شدند که آنان را در مقایسه با مردان در حاشیه قرار می داد. همین احساس نابرابری، انگیزه و اساس بروز یک هویت جمعی در زنانی شد که در این حرکت های اجتماعی مشارکت داشتند. جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب در شرایطی که زمینه مناسبی برای شکل گیری هویت و آگاهی جمعی و سازمان دهی و ارتباطات وجود داشت شکل گرفت و گسترش یافت. این جنبش بعدها تحت عنوان « فمینیسم » مطرح شد و فعالیت های گسترده ای را در خصوص حقوق زنان در سطح جهانی به منصفه ظهور گذاشت.

سراغاز رسمی ظهور جنبش اجتماعی زنان در غرب، قرن نوزدهم میلادی است گرچه برخی روشنفکران قرن هجدهم به تغییر وضعیت زنان اندیشیده اند. وولستون کرافت در ۱۷۹۲ میلادی در فرانسه مقاله ای تحت عنوان « دادخواستی برای حقوق زنان » می نویسد و در آن به لزوم تغییر وضعیت زنان اشاره می کند. او می نویسد: " وقت آن رسیده است که انقلابی در رسوم زنانه پدید آید و به زنان عزت و شرافت از دست رفته شان را بازگرداند و زنان به عنوان عضوی از جامعه انسانی سهمی در اصلاح جهان داشته باشند. " (آندره، ۱۳۸۳: ۶۶)

ظهور آزادی های مدنی از جمله آزادی بیان و آزادی تجمع در سایه ظهور دولت لیبرال در قرن نوزدهم در غرب، زمینه های مناسبی برای شکل گیری جنبش زنان ایجاد کرد. در راستای این آزادی های مدنی،

گردهمایی های زنان شکل گرفت و حقوق زنان مطرح شد. سرمایه داری صنعتی نیز با قراردادن زنان در موقعیتی متعارض نقش مهمی در شکل گیری این جنبش داشت و زمینه مناسبی برای سازمان دهی، رشد ارتباطات و افزایش امکان بسیج میان زنان را فراهم آورد. دولت لیبرال، گفتار تجدد و سرمایه داری مفاهیم بسیار بنیادی در جامعه غربی قرن نوزدهم به شمار می روند که نشان دهنده تحول بافت اجتماعی و فرهنگی جوامع غربی در این دوره اند. این تحول عظیم یکی از عوامل موفقیت جنبش زنان در غرب و فراگیر شدن آن در سطحی وسیع است.

کارکرد جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب را می توان در دو بخش حقوقی و سیاسی بررسی کرد. جنبش زنان در این دوره نیازی به مبارزه برای ورود زنان به سپهر عمومی نداشت. زیرا نظام سرمایه داری برای افزایش سود و کاهش هزینه های تولید با استخدام نیروی کار بیشتر، ورود زنان به عرصه اجتماعی - اقتصادی را رقم زده بود. پس زنان به عنوان عضوی از جامعه شناخته می شدند که کارکرد اجتماعی داشتند و نقش مهمی نیز در اقتصاد ایفا می کردند. از طرفی مفاهیم لیبرالی موجود در جامعه، آزادی و برابری زنان را تا حدودی تضمین کرده بود. به همین دلیل بیشتر مبارزات زنان فعال در جنبش برای کسب حقوق کاملاً برابر با مردان و لغو تبعیضات حقوقی و سیاسی بود. بنابراین نمی توان خیلی بر کارکرد اجتماعی این جنبش برای زنان تأکید کرد. به همین دلیل بیشتر به کارکرد حقوقی و سیاسی این جنبش پرداخته می شود. مهمترین کارکرد این جنبش در قرن نوزدهم یعنی موج اول فمینیسم (که تأکید این تحقیق بر همین دوره می باشد) به دست آوردن حق رأی برای زنان است که هم کارکرد حقوقی این جنبش و هم کارکرد سیاسی آن محسوب می شود. در این دوره جنبش حقوق زنان خواست ها و مطالبات بسیاری داشت اما تنها به این خواست جنبش یعنی کسب حق رأی دست یافتند که البته گام بسیار مهمی برای آینده جنبش بود.

اهداف و مطالبات جنبش اجتماعی زنان در غرب به ویژه در آمریکا شامل اصلاح لباس، اصلاحات حقوقی، اصلاحات سیاسی، تفسیر مجدد دین، درخواست خدمات رفاهی، برابری اقتصادی زنان با مردان، فردیت و کسب حق رأی بود. (مشیرزاده، ۱۳۸۱)

مهمترین دستاوردهای جنبش اجتماعی زنان در غرب در قرن نوزدهم کسب حق رأی بوده است. از دیگر دستاوردهای این جنبش می توان به ورود زنان به دانشگاه ها و تحصیلات عالی، تغییر برخی قوانین حقوقی به نفع زنان مثل حق طلاق، حق مالکیت خصوصی و حق حضانت فرزندان بعد از طلاق، رفع برخی از تبعیض های حقوقی مدنی علیه زنان در قانون اساسی مثل ارث، اشتغال و ازدواج، بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی زنان کارگر، رسیدن زنان به مقام کشیشی در کلیساها و کسب حق تحصیل در رشته الهیات و ورود زنان به عرصه های سیاسی اشاره کرد. (مشیرزاده، ۱۳۸۱)

ایده اساسی جنبش زنان در غرب در قرن نوزدهم این بود که زنان تمامی کشورها باید با هم متحد شوند و به یاری یکدیگر حقوق خود را به دست آورند. هدف اصلی این جنبش، برابری کامل حقوق زن

ومرد در تمامی عرصه های زندگی بوده است. زنان غربی از مرزهای حقوق زن در خانواده و اجتماع عبور کرده و خواهان برابری کامل با مردان بودند. انگیزه های فمینیستی قوی تری در این جنبش دیده می شود که خواهان تحولات بنیادین در وضعیت زنان است.

زنان غربی در موج اول جنبش خود به دنبال مسایلی فراتر از تحصیل زنان بود. زیرا امکان سوادآموزی برای زنان غربی قبل از این جنبش وجود داشت. در نتیجه آنها این امکان را داشتند تا به موضوعات مهمتر و عمومی تری بپردازند و مبارزات مشخص تری مثل مبارزه برای حق رأی را آغاز کنند. مبارزه برای کسب حق رأی برای زنان در قرن نوزدهم آنچنان قوی است که می توان جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم را جنبش حق رأی نامید.

جنبش زنان غربی در قرن نوزدهم، جنبشی سازمان یافته دارای شبکه ای همگراست که زنانی از طبقات مختلف اجتماعی را در برمی گیرد. بافت جوامع غربی در این قرن اجازه نفوذ بیشتر این جنبش در میان زنان را فراهم می کند و حتی سیاستمداران بسیاری به حمایت جدی از این جنبش می پردازند. این جنبش هدفی فراتر از بهبود وضعیت زنان داشت و به تغییرات بنیادین در وضعیت زنان می اندیشید که به رسمیت شناخته شود و برای همیشه باقی بماند. در برخی منابع از این جنبش به عنوان جنبشی پایدار یاد می شود. این جنبش ابتدا بر طیف وسیعی از مسایل خانه، ازدواج، آموزش تا سیاست، اقتصاد و مذهب تأکید می کند اما در نهایت محور اساسی کار خود را کسب حق رأی برای زنان قرار می دهد. پس می توان دریافت این جنبش، جنبشی بسیار فعال با فعالیت ای وسیع و جدی در سطح اجتماعی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی بوده است.

از مهمترین یافته های این مطالعه، بررسی و استخراج شباهت ها و تفاوت هایی بین جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران و جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب است. از آنجایی که این تحقیق یک مطالعه تطبیقی بین این دو جنبش است، استخراج شباهت ها و تفاوت های این دو جنبش از مهمترین اهداف مطالعه به حساب می آید. شباهت های جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران و جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب به شرح زیر است:

۱- هر دو جنبش خرده جنبشی شکل گرفته از یک جنبش بزرگتر بودند. جنبش اجتماعی زنان ایران از دل جنبش مشروطه و جنبش اجتماعی زنان غربی از دل جنبش های اجتماعی دیگر مثلاً زنان امریکایی از جنبش الغا بردگی، زنان فرانسوی و انگلیسی از جنبش مبارزه با نرخ نان و گندم بیرون آمده است.

۲- هدف کلی هر دو جنبش ایجاد تغییر در شرایط زنان و بهبود بخشیدن به وضعیت حقوقی، اجتماعی و معیشتی زنان بوده است. هر دو جنبش به دنبال تعریف جدیدی از هویت زن در جامعه بوده و موقعیت فرودست زنان را به چالش کشیده اند.

۳- هر دو جنبش در خلال تحولات و دگرگونی های اجتماعی قلمروهای مکانی خود شکل گرفته اند. جنبش زنان ایران در دوره تحولات مشروطه و جنبش زنان غرب در دوره تحولات قرن نوزدهم شکل

گرفتند. باز شدن فضای سیاسی-اجتماعی ایران در دوره مشروطه و ظهور دولت لیبرال در غرب در قرن نوزدهم، زمینه های شکل گیری این دوجنیش بودند.

۴- در هر دوجنیش با گروهی از زنان ناراضی از وضع موجود زن در جامعه و خانواده روبرو هستیم که از طبقه متوسط شهری بوده اند.

۵- هر دوجنیش مخالفانی داشته اند که به طور کلی با حرکت های زنان مخالف بوده و خواهان ماندن زنان در نقش های سنتی شان بوده اند.

۶- هر دوجنیش ابزارهای مبارزاتی مشترکی مثل روزنامه های خاص زنان، گردهمایی ها، اعلامیه ها و فراخوان ها داشته و انجمن های خاص خود را شکل داده اند. هر دوجنیش سه محور مبارزاتی مشترک یعنی حق طلاق، حق حضانت فرزندان و حق رأی داشته اند.

تفاوت های جنیش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران و جنیش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب به شرح زیر است:

۱- مهمترین تفاوت این دوجنیش در خواسته محوری هر جنیش و دستاوردهایشان می باشد. خواسته محوری جنیش زنان ایران، کسب حق تحصیل و سواد آموزی برای زنان و دختران ایرانی بود که در نهایت این خواسته به مهمترین دستاورد این جنیش تبدیل شد. در حالی که خواسته محوری جنیش زنان غربی، کسب حق رأی برای زنان بود که در نهایت این خواسته هم به مهمترین دستاورد این جنیش تبدیل شد.

۲- جنیش زنان ایران در پی کسب مجوز ورود زنان به جامعه و مشارکت اجتماعی و اقتصادی زنان ایرانی به صورت تحصیل و اشتغال بود. در حالی که زنان آمریکایی و اروپایی قبل از این در حوزه های مختلف اجتماعی و اقتصادی مثل آموزش و اشتغال حضور داشتند گرچه حالت ایده آلی نداشت ولی زنان وارد سپهر عمومی شده بودند.

۳- جنیش زنان ایران برای کسب حق تحصیل زنان و گشایش مدارس ابتدایی دخترانه مبارزه می کرد. در حالی که زنان غربی قبلاً دارای تحصیلات ابتدایی بوده و برای کسب حق تحصیل در مقاطع دانشگاهی آن هم در رشته هایی که تا آن موقع فقط مخصوص مردان بود، مبارزه می کردند.

۴- این دوجنیش در دو جامعه کاملاً متفاوت شکل گرفتند. بنابراین امکانات و فرصت های متفاوتی داشته اند. جامعه ایران در دوره قاجار یک جامعه کاملاً سنتی بود و تحولات جدید عملاً از دوره مشروطه در این جامعه اتفاق می افتد. این بافت سنتی به راحتی پذیرای حضور زن در جامعه، اشتغال و تحصیل نبود. در حالی که جامعه غربی از انقلاب صنعتی یعنی تقریباً چهار قرن قبل وارد مرحله مدرنیته شده بود و بافت متجدد مدتها پیش جایگزین بافت سنتی شده بود. این بافت جدید فضای مناسبتری برای حضور زنان در عرصه های اجتماعی فراهم می کرد. بنابراین جنیش زنان ایران برای بهبود اوضاع زنان دو مرحله را باید پشت سر می گذاشت: یکی آماده شدن جامعه برای ورود زنان و دیگری آماده شدن خود زنان برای حضور در اجتماع. در حالی که جنیش زنان در غرب در این زمینه با مشکلات کمتری روبرو بود.

۵- تفاوت های کارکردی این دو جنبش نیز قابل بررسی است. کارکرد محوری جنبش زنان ایران، کارکرد فرهنگی بود. در حالی که کارکرد محوری جنبش زنان غربی، کارکرد سیاسی و اقتصادی بود. ۶- مطالبات و خواسته های جنبش زنان در قرن نوزدهم در غرب بسیار رادیکال تر از مطالبات جنبش زنان ایران است. زنان فعال در جنبش زنان ایران خواستار سواد آموزی زنان با هدف تربیت همسران بهتر و مادران بهتر بودند و سواد زنان را وسیله ای برای تربیت فرزندان و بهبود اوضاع خانواده می دانستند. در حالی که زنان فعال در جنبش زنان غرب مطالبات رادیکال تری از اصلاح لباس زنان گرفته تا حقوق فردی و سیاسی زنان داشتند. حتی فمینیسم رادیکال به نوعی مردستیزی می انجامد و ازدواج و نهاد خانواده را زیر سوال می برد.

۷- انگیزه جنبش زنان غربی برای کسب حقوق فردی بسیار بالاتر از انگیزه جنبش زنان بوده است. زنان غربی از حق مالکیت خصوصی محروم بودند و برای زنان متأهل قاعده «زن تحت کفالت» جاری بود. یعنی زنان به محض ازدواج تحت کفالت مالی همسرانشان قرار می گرفتند. در حالی که زنان ایرانی حق مالکیت خصوصی داشتند. آنان صاحب اختیار اموال خود بوده و حتی پس از فوت همسرشان صاحب اختیار اموال او می شدند. حق معامله داشتند و اگر دستمزدی می گرفتند از آن خودشان بود. بنابراین زنان غربی انگیزه بسیار قوی برای کسب طیفی از حقوق خود از فردی ترین حق یعنی حق مالکیت اموال و دستمزد تا اجتماعی ترین حق یعنی حق رأی راداشته اند و این یک حرکت و جنبش وسیع را می طلبد.

۸- یکی از برجسته ترین تفاوت های این دو جنبش در مسأله تعدد زوجات است. در جوامع غربی مسأله تعدد زوجات به عنوان یک قانون وجود نداشت. در حالی که در جامعه ایران در دوره قاجار این مسأله بسیار رایج بود و زنان فعال در جنبش زنان ایران این مسأله را به چالش می کشیدند. ولی زنان غربی با این چالش مواجه نبودند.

۹- جنبش زنان در غرب به دنبال برداشت های جدید از مذهب به نفع زنان بود و خواستار اصلاح برخی قوانین مذهبی درباره زنان بود. در حالی که جنبش زنان ایران بر قوانین اسلامی درباره زنان تأکید داشت. به عنوان مثال در ارتباط با مسأله آموزش به برابری در حق تحصیل در صدر اسلام و تأکید اسلام بر کسب دانش توسط هم مرد و هم زن اذعان داشتند.

۱۰- تفاوت دیگر این دو جنبش به لحاظ ساختاری است. ساختار جنبش زنان غربی منسجم تر و وسیع تر عمل می کرد و حوزه های مختلفی را دربر می گرفت. در حالی که جنبش زنان ایران از انسجام کمتری برخوردار بود و بیشتر در حوزه اجتماعی و سواد آموزی زنان فعالیت می کرد.

۱۱- جنبش زنان غرب در حوزه های سیاسی فعالیت های چشمگیری مثل حضور در جلسات کنگره و انواع لابی کردن های سیاسی داشته است. اما جنبش زنان ایران در حوزه های سیاسی وارد نمی شد و اگر فعالیتی در این زمینه انجام می داد در انجمن های سری و نیمه سری زنان بود.

۱۲- جنبش زنان ایران در دوره مشروطه ماهیتی فرهنگی داشت و بیشتر به نابرابری های فرهنگی و اجتماعی اعتراض داشتند. در حالی که جنبش زنان غرب در قرن نوزدهم ماهیتی اقتصادی داشت. یکی از نابرابری هایی که زنان به آن اعتراض داشتند، نابرابری اقتصادی در حوزه اشتغال و حقوق و دستمزدشان با مردان بود. اکثریت زنان ایران در آن دوره شاغل نبودند بنابراین این چالش برای آنان وجود نداشت. با نگاهی به شباهت ها و تفاوت های این دو جنبش می توان دریافت که میزان تفاوت های این دو جنبش دوبرابر شباهت های آن است. پس در مطالعه تطبیقی این دو جنبش می توان گفت این دو جنبش، جنبش هایی متفاوت بوده اند که در دو قلمرو مکانی متفاوت شکل گرفته اند. اما خواسته مشترکی داشته اند که آن از بین بردن موقعیت فرودست زنان در دنیای آن روز بوده است.

بحث و نتیجه گیری

این تحقیق مطالعه ای تطبیقی بین جنبش اجتماعی زنان در دوره مشروطه در ایران و جنبش اجتماعی زنان در قرن نوزدهم در غرب است. با بررسی جامع این دو جنبش، مشخص شد که تفاوت ها و شباهت های بین این دو جنبش وجود دارد. به طور کلی، شباهت این دو جنبش در این بوده است که هر دو جنبش به دنبال احقاق حقوق زنان و از بین بردن موقعیت فرودست زنان با تغییر در شرایط موجود جامعه خود بودند. ولی تفاوت های بسیاری بین این دو جنبش وجود داشته است. تفاوت ایی مانند تفاوت درخواستی، محوری، تفاوت دریافت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی دو جامعه، تفاوت های کارکردی، تفاوت در نوع مطالبات و خواست ها، تفاوت ساختاری و تفاوت ماهیت دو جنبش.

یافته های این مطالعه نشان می دهد چه در ایران در دوره مشروطه و چه در غرب در قرن نوزدهم، پایه های اولیه جنبش زنان در جنبش های بزرگتر اجتماعی شکل گرفته است. به همین دلیل می توان نتیجه گرفت که موجودیت جنبش های زنان در سراسر دنیا وابسته به موجودیت جنبش های اعتراضی دیگری بوده که عموماً ماهیتی اجتماعی و سیاسی داشته اند. هم جنبش مشروطه در ایران و هم جنبش الغای بردگی در آمریکا که جنبش های زنان ایران و غرب از دل آنها بیرون آمد، جنبش هایی سیاسی و اجتماعی بودند. اما جنبش های زنان بعد از شکل گیری، ماهیت و هویت خاص خود را یافته اند و اهداف و مطالبات خاص خود را مطرح کرده اند. به طوری که می بینیم جنبش زنان ایران در دوره مشروطه ماهیتی فرهنگی و جنبش زنان در غرب در قرن نوزدهم دربدو شکل گیری ماهیتی حقوقی و اقتصادی داشته است. البته جنبش زنان در غرب به تدریج و به اقتضای مطالبات خاصی مثل کسب حق رأی برای زنان، ماهیتی سیاسی هم پیدا می کند.

با مطالعه تطبیقی این دو جنبش می توان نتیجه گرفت که عوامل بسیاری باعث می شود بعضی از جنبش ها در سطح گسترده تری مطرح شده و رشد یابند. در حالی که برخی دیگر رشد کمتری داشته و مطرح نمی شوند. جنبش زنان در قرن نوزدهم در غرب به ویژه در آمریکا جنبشی سازمان یافته و فراگیر

بود که در سطح بین المللی گسترش یافت و به دلیل انسجامی که داشت الگویی برای شکل گیری حرکت های زنان در دیگر کشورهای جهان شد. اما جنبش زنان ایران در دوره مشروطه تنها در سطح چند شهر بزرگ ایران مطرح شد و در همین سطح مسکوت ماند. البته به هر حال این جنبش دارای ویژگی های یک جنبش اجتماعی بود و نخستین پایه های مطرح شدن حقوق مدنی و اجتماعی زنان را در آن دوره در ایران بنا نهاد. از یافته های این مطالعه می توان نتیجه گرفت که بستر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه نقش زیادی در شکل گیری جنبش زنان و تداوم آن دارد. جنبش زنان ایران به دلیل فراهم شدن یک بستر اجتماعی - سیاسی جدید در دوره مشروطه شکل گرفت ولی به دلیل آماده نبودن بستر فرهنگی و تغییر نکردن بینش فرهنگی جامعه نسبت به حقوق زنان نتوانست گسترش یابد و حتی در قیاس با جنبش های زنان در مصر و ترکیه که بافت فرهنگی و سنتی نزدیکتری به ایران دارند، رشد نکرد. هدف اصلی در جنبش های اجتماعی دگرگون ساختن مناسبات اجتماعی و بازپخش قدرت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که پیش درآمد تحقق این هدف، دگرگونی های بنیادین در ساختار و باورهای فرهنگی است. در دوره مشروطه جامعه ایران به صحنه چالش بین عینیت تجدد و ذهنیت سنتی تبدیل شده بود. مسائل زنان از نگاه عامه هنوز در حوزه ذهنیت سنتی قرار داشت و علی رغم دگرگونی حوزه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه در این دوره، حوزه مسائل زنان از دیدگاه اکثریت جامعه نیاز به دگرگونی نداشت. پس اصلاً ضرورتی برای وجود جنبش زنان حس نمی شد. از طرفی اکثریت زنان جامعه ایران در این دوره به دنبال تغییر شرایط زندگی خود نبودند و حتی زنان ملی گرایی که در جنبش مشروطه نقش مهمی ایفا کرده بودند و دوش به دوش مردان بر علیه استبداد مبارزه کرده بودند، پس از فروکش کردن تب انقلاب به اندرونی ها برگشته و به زندگی خود به روال گذشته ادامه دادند. حمایت نکردن اکثریت زنان ایران از فعالیت ها و برنامه های جنبش زنان در دوره مشروطه، عاملی برای گسترش نیافتن این جنبش در سطح ملی محسوب می شود. اگر جنبشی در سطح ملی گسترش نیابد بعید به نظرمی رسد که بتواند در سطح بین المللی مطرح شود.

اما جنبش زنان در قرن نوزدهم در غرب شکلی متفاوت داشت. در قرن نوزدهم در جوامع غربی افکار برابری خواهانه عمومیت یافته بود و عموم مردم به حقوق و آزادی های فردی و مدنی می اندیشیدند. بنابراین زنان نیز به عنوان عضوی از جامعه باید از حقوق و آزادی های فردی و مدنی برخوردار شده و جایگاه و پایگاه خود را در جامعه بازمی یافتند. از طرفی ساختار اقتصاد سرمایه داری که برای حداکثر سود به نیروی کار ثانویه زنان نیاز داشت، از آنان به عنوان نیروی کار ارزان تری که هر زمان نیاز داشت وارد چرخه اقتصادشان می کرد و هر زمان لازم نبود آنان را کنار می گذاشت، استفاده می کرد و همین مسأله اعتراض زنان را به همراه داشت. جنبش زنان به دنبال احقاق همین حقوق فردی و مدنی و اقتصادی زنان بود و قصد داشت به اعتراضات عمومی زنان شکلی ساختاریافته و منسجم بدهد تا صدای این اعتراض بلندتر شده و در وضعیت زنان تغییری حاصل شود. این جنبش صدای اعتراض زنان از نابرابری

حقوق و دستمزد در کارخانه‌ها گرفته تا عدم برابری فردی در خانواده را به سطح جامعه کشاند و به مبارزه برای برابری کامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی پرداخت. طبیعتاً اکثریت زنان جامعه که درجایی از این طیف نابرابری قرار داشتند به حمایت از این جنبش پرداختند. این جنبش ابتدا در آمریکا و سپس در کشورهای اروپایی مطرح شد و بعد از آن به الگویی برای احقاق حقوق زنان در سراسر دنیا تبدیل گشت. البته بعدها با رادیکال شدن بخشی از این جنبش حمایت‌های عمومی زنان از آن کاهش یافت. نکته مهمی که باید به آن اشاره کرد این است که این دو جنبش به لحاظ رشد و گستردگی باهم تفاوت عمده‌ای دارند. ولی هر دو جنبش دارای شاخص‌های یک جنبش اجتماعی هستند و هر دو جنبش در قلمرو زمانی و مکانی خود کارایی لازم را داشته‌اند.

به هر حال این وظیفه زنان محقق ایرانی است که با مطالعه کامل و جامع جنبش زنان در دوره مشروطه در ایران، آن را مطرح کرده و به دنیا بشناسانند. با بررسی و استفاده از شاخص‌های این جنبش می‌توان به یک نظریه اجتماعی بومی درباره جنبش‌های زنان رسید.

منابع و مأخذ

- ۱- آفاری، ژ (۱۳۷۷)؛ انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر بانو
- ۲- آندره، م (۱۳۸۳) جنبش زنان، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد، نشر نیکا
- ۳- ایوانف، ا (۱۳۸۷) انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه آذر تبریزی، تهران، انتشارات شبگیر
- ۴- بدار، ل؛ دزیز، ژ؛ لا مارش، ل (۱۳۸۴)؛ روانشناسی اجتماعی، ترجمه حمزه گنجی، تهران، نشر ساوالان
- ۵- بامداد، ب (۱۳۴۷) زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران، انتشارات ابن سینا
- ۶- پیت، ر، الین ویک (۱۳۸۴)، نظریه‌های توسعه، ترجمه مصطفی ازکیا و همکاران، تهران، نشر لویه
- ۷- دلاپورتا، د، دیانی، ماریو (۱۳۸۳) مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، نشر کویر
- ۸- ریتزر، ج (۱۳۷۴) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی
- ۹- ساناساریان، ا (۱۳۸۴) جنبش حقوق زنان در ایران (طغیان، افول، سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷) ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران، نشر اختران
- ۱۰- سیف‌اللهی، س (۱۳۷۴) اقتصاد سیاسی ایران (مجموعه مقاله‌ها و نظرها)، تهران، نشر پژوهشکده جامعه پژوهی و برنامه‌ریزی‌المیزان، چاپ اول
- ۱۱- سیف‌اللهی، س (۱۳۸۸) مبانی جامعه‌شناسی (اصول، مبانی و مسایل اجتماعی)، تهران، موسسه انتشارات جامعه پژوهان سینا، چاپ سوم
- ۱۲- سیف‌اللهی، س (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران، تهران، انتشارات جامعه پژوهان سینا

مطالعات علوم اجتماعی ایران، سال یازدهم، شماره چهل و سوم، زمستان ۱۳۹۳

- ۱۳- گیدنز، آ (۱۳۷۶) جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی
- ۱۴- لارنا، ج، ه؛ گاسفیلد، ژ (۱۳۷۸) جنبش های نوین اجتماعی، ترجمه محمد کمال سروریان و علی صبحدل، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۱۵- مشیرزاده، ح (۱۳۸۱) از جنبش تا نظریه اجتماعی؛ تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران، نشر و پژوهش شیرازه
- ۱۶- وود، ج؛ شرمن، ه (۱۳۸۱) دیدگاه های نوین جامعه شناسی، ترجمه مصطفی ازکیا، تهران، نشر کیهان، چاپ چهارم

